جلسه 800

یکشنبه 12/09/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در آیه نفر بود که استدلال شده بود به این آیه شریفه بر حجیت خبر عادل، به این تقریب که در این آیه شریفه فرموده است که: "ما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم إذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون". مؤمنین اینطور نیستند که همه شان نفر کنند، یعنی نفر کنند نزد پیامبر، پس چرا برخی از اینها نفر نمی کنند تا تفقه در دین پیدا کنند و بعد از تفقه در دین انذار کنند قومشان را لعلهم یحذورن شاید قومشان پس از انذار اینها تحذر کنند.

گفته شده است که این آیه دلالت می کند بر وجوب تحذر عقیب انذار المنذرین. و این اطلاق دارد، چه مردم علم به صدق منذرین پیدا بکنند و چه علم پیدا نکنند.

صاحب کفایه اشکال کرد در این استدلال به آیه نفر. ولی مرحوم نائینی وآقای خوئی واستاد قدهم معتقدند که این آیه دلالتش بر حجیت خبر عادل تمام است.

چند نکته را بیان کرده اند برای تقریب استدلال به این آیه:

نکته اول: این است که گفته اند لینذروا قومهم این ظهور دارد در انحلال، نه در انذار مجموع. اگر ظهور در انذار مجموع نافرین داشت، خب مجموع نافرین وقتی انذار می کنند علم حاصل می شود برای مردم. ولی ظاهر این آیه انحلال است، یعنی لینذر کل واحد منهم واحدا من الناس. مثل اینکه می گویند فاغسلوا وجوهکم یعنی یغسل کلٌّ وجهه، آیه هم که دارد که لینذروا قومهم انحلالی است، یعنی این آقا که رفت مدینه خدمت پیامبر و فقیه در دین شد بیاید مردم را انذار کند، آن شخص دوم هم برود مردم دیگری را انذار بکند. نه اینکه این افراد که فقیه در دین شدند به طور مجتمع بیایند افراد را انذار کنند گروهی که طبعا برای مردم علم حاصل می شود به اینکه این مجموع افراد که انذار می کنند بالاخره همه شان خلاف واقع حرف نمی زنند. نه، انحلال هست، ممکن است بیاید یک نفر از نافرین در روستای خودش و مردم را انذار کند. که طبعا ملازمه ندارد انذار این یک نفر با حصول علم به صدق او. این یک نکته.

نکته دوم این است که گفته اند: مراد از تحذر در آیه خوف نفسانی نیست که امر غیر اختیاری است. لعلهم یحذرون به این معنا نیست که یحصل الخوف فی نفوسهم. نخیر، ظاهر لعلهم یحذرون تحذر عملی است، یعنی اجتناب عملی است از آن فعلی که خبر واحد بر حرمت آن قائم می شود. بنابراین مراد از تحذر اجتناب و تحذر عملی است از شر.

نکته سوم این است که گفته اند: ظاهر لعلهم یحذرون وجوب تحذر هست نه صرف مطلوب بودن تحذر. چرا؟ برای اینکه اگر مدخول لعل فعل اختیاری باشد برای مکلف که قابل بعث و زجر است، این ظهورش در این است که اگر ما قبل لعل واجب است ما بعد لعل و مدخول لعل هم می شود واجب. مولا می گوید که: بلغ احکامی الی عبیدی لعلهم یعملون بها. این یعنی چه؟ ظاهر است در اینکه مدخول لعل واجب هست چون ما قبل لعل واجب هست. بلّغ احکامی الی عبیدی وجوب تبلیغ را می فهماند پس ما بعد لعل هم ظهور پیدا می کند در وجوب. چون غایتی که باعث شده است که آن ماقبل لعل واجب بشود خود آن غایت به طریق اولی باید واجب باشد. این فعل مثلا انذار واجب شده است لغایة تحذر المنذرین، بخاطر تحذر منذرین واجب کرده اند انذار منذر را، به طریق اولی باید خود آن غایت واجب باشد. ولذا فرموده اند این آیه مفادش وجوب تحذر است عقیب الانذار، واطلاق هم دارد سواءا حصل العلم بصدق المنذر أم لم یحصل.

بعد آقای خوئی چهار تا اشکال مطرح می کند و جواب می دهد:

اشکال اول این است که گفته شده است که آیه که در مقام بیان وجوب تحذر نیست، آیه در مقام بیان وجوب نفر و بیان وجوب تفقه در دین و بیان وجوب انذار است، در مقام بیان وجوب تحذر منذرین که نیست. لعلهم یحذرون را به عنوان فائده تفقه و انذار ذکر کرده اند، آیه که در مقام بیان وجوب تحذر که نبوده است تا ما اطلاق گیری بکنیم بگوئیم تحذر واجب است مطلقا سواءا حصل العلم بصدق المنذر أم لا.

آقای خوئی در جواب فرموده است که این خلاف اصالة البیان است. اصل در کلام این است که مولا در مقام بیان است. مفاد این آیه وجوب تحذر منذرین است، و اصل این است که در مقام بیان هست، وقتی قید نزد نفرمود که لعلهم یحذرون إذا حصل لهم لعلم بصدق المنذر، ما می گوئیم اصل این است که در مقام بیان است قید ذکر نکرد پس اطلاق دارد.

علاوه ظاهر آیه این است که وظیفه جمیع مسلمین را می گوید. یعنی هر کجا انذار واجب بود بر فقیه در دین، بر عوام هم قبول واجب است. فقیه در دین انذار کند، هر کجا انذار بر او واجب بود قبول از طرف منذَرین که عوام هستند واجب خواهد بود. وقتی اطلاق داشت وجوب انذار حتی آن فرضی را که منذَر یعنی عوام علم پیدا نمی کنند به صدق انذار، دلیل وجوب انذار شامل می شود.

واجب است انذار بر شما ولو مخاطب شما علم به صدق شما پیدا نکند. وقتی وظیفه شما در این فرض انذار است ظاهر آیه این است که وظیفه مخاطب شما هم قبول است.

بعد آقای خوئی فرموده: اصلا به شما بگویم اینکه بگویند لعلهم یحذرون إذا حصل لهم العلم بصدق الانذار این مستهجن است. برای اینکه عنوان انذار لغو می شود. منذَر دیگر به انذار شما کاری نخواهد داشت، او به علم خودش عمل خواهد کرد. مثل اینکه بگویند حجیت خبر عادل مقید است به فرض حصول علم به مطابقت آن با واقع. خب این لغو است مستهجن است، وقتی من علم پیدا کنم به صدق خبر، به علم خودم عمل خواهم کرد، دیگر این خبر حجت نخواهد بود. اینکه می گوید لعلهم یحذورن اگر بخواهد مقید بشود به فرض حصول علم به صدق انذار، خب آنوقت دیگر من تحذرم از علم خودم خواهد بود نه از انذار این منذر.

از همه اینها گذشته اینجور تقییدها تقیید به فرد نادر است، معمولا عوام از انذار منذر علم پیدا نمی کنند به مطابقت انذار به واقع، بلکه معمولا شک دارند واحتمال خطاء و اشتباه می دهند در انذار منذر، اگر ما قید بزنیم بگوئیم لعلهم یحذرون إذا حصل لهم العلم بمطابقة الانذار للواقع، می شود تقیید به فرد نادر و این مستهجن است.

این محصل فرمایش آقای خوئی در جواب از اشکال اول.

اشکال دومی که ایشان مطرح می کند این است که گفته می شود که انذار وظیفه وعاظ و مجتهدین هست، خبر واحد ربطی به انذار ندارد. چون ممکن است راوی در خبر واحد اصلا معنای حدیث را نفهمد. رب حامل فقه لیس بفقیه. می آید می گوید من از امام شنیدم این مطلب را فرمود، اما من چیزی نمی فهمم. پس او که نمی فهمد معنای یک حدیث را چطور می خواهد انذار کند؟ بله وعاظ انذار می کنند مردم را، مفتی ها و مجتهد ها انذار می کنند مردم را، می گوید بر تو واجب است نماز و اگر نماز نخوانی عقاب خواهی شد، اما راوی ممکن است اصلا معنای حدیثی را که نقل می کند نفهمد، انذار شأن راوی نیست، انذار شأن واعظ و مفتی هست. پس آیه تناسب پیدا می کند با حجیت فتوی نه با حجیت خبر.

آقای خوئی در جواب از این اشکال هم فرموده اند: ما آن راوی ای که بفهمد معنای حدیث را اول او را در نظر می گیریم، می گوئیم انذار از او محقق می شود یا نه، مثل زراره و محمد بن مسلم، رواتی که عادل بودند معنای حدیث را می فهمیدند، از آنها انذار صادر می شود، زراره می آید به فرزندانش می گوید که نماز بخوانید امام علیه السلام فرمود نماز واجب است. به عنوان راوی این را می گوید دیگر، انذار از او متمشی می شود. پس خبر راوی ای که عالم است و مضمون خبر را می فهمد انذار از او متمشی می شود مشمول آیه نفر می شود. با عدم فصل ما می آییم خبر آن راوی ای را که معنای حدیث را نمی فهمد حجت می کنیم. چون احتمال این تفصیل نیست که ما بیائیم بین راوی ای که معنای حدیث را می فهمد و راوی ای که معنای حدیث را نمی فهمد فقط نقل الفاظ می کند فرق بگذاریم.

اشکال سوم را هم که آقای خوئی مطرح می کند همان اشکالی است که مرحوم آخوند کرده است که فرمود: انذار باید بما فی الدین باشد، لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم أی بالدین. وقتی شک داریم در صدق انذار منذر یعنی شک داریم که این انذار بما فی الدین است یا انذار بما فی الدین نیست، می شود شبهه مصداقیه آیه نفر.

مرحوم آقای یک جوابی می دهد که محصلش این است که: آنی که در آیه هست انذار بالدین نیست بلکه انذار بما فهم و تفقه من الدین است. این آقا از دین این مطلب را فهمید، شاید اشتباه کرده باشد، فهم او از دین این است، تفقه فی الدین و انذر بما فهم من الدین انذر بما تفقه فی الدین. آیه که ندارد که انذر بما هو من الدین واقعا. آیه دارد انذر بما تفقه فی الدین. ممکن است اشتباه کرده باشد ولی تفقه و فهمش از دین این است، لذا مشمول آیه می شود.

آخرین اشکال هم که ایشان مطرح می کند این است که: گفته می شود در آیه عنوان لیتفقهوا فی الدین مطرح شده است، واین کلمه مربوط می شود به فتوای فقیه. راوی که تفقه در دین ندارد، ملازمه ندارد راوی بودن با تفقه در دین. آیه حیث تفقه در دین را مد نظر قرار داده است، می گوید بروید فقیه در دین بشوید انذار کنید قومتان را. این حیثیت، حیثیت فتوی است نه حیثیت روایت. دیگر نمی شود اینجا بیائیم بحث عدم الفصل را مطرح کنیم. در جواب از اشکال دوم که می گفت گاهی راوی معنای حدیث را نمی فهمد فلایصدر منه الانذار. خب آنجا گفتیم که راوی ای که معنای حدیث را بفهمد وتمشی منه الانذار مشمول آیه است، با عدم الفصل خبر آن راوی ای که معنای حدیث را نفهمد هم حجت می کنیم. ولی در این اشکال چهارم مستشکل می گوید همان راوی ای که معنای حدیث را می فهمد مثل زراره، حیث روایتش حجت نیست حیث فتوایش حجت است. زراره بما مفتٍ فتوای او حجت است. اما حتی زراره هم بما هو مخبر ممکن است خبر او حجت نباشد، ملازمه ندارد با هم. دیگر نمی شود اینجا عدم الفصل را مطرح کرد. حیثیت حجیت فتوی ملازمه ندارد که بگوئیم خبر هم حجت است. این مفتی فتوا بدهد روی چشم اما خبر بدهد حجت نیست، چه اشکالی دارد؟ این اشکال چهارم.

آقای خوئی فرموده اند: تفقه در زمان شارع مقدس زمان پیامبر و ائمه به این سختی الان که نبوده است. همینکه راوی معنای حدیث را بفهمد می شده فقیه. معنای حدیث را می فهمد خب امام فرموده اقیموا صلاة الجمعة معنای حدیث را می فهمیده است. این بحث های اصولی گذشته که بخاطر تعارض روایات وبخاطر اعواض نصوص و بخاطر شبهات پیش آمده است که در زمان قدیم نبوده است، یک فقه ساده بوده است. ولذا روات همینکه معنای حدیث را می فهمیدند می شدند فقیه. البته فتوایی نیست که عوام از او تقلید کنند، بلکه مثل مسئله گو های الان. آنها اصول که نخوانده اند، چه بسا بازاری هم هست رساله را می فهمد برای مردم توضیح می دهد. این فقیه در دین است دیگر. فقیه در دین که لازم نیست مجتهد باشد. بالاخره این احکام دین را یاد گرفته است، منتهی این فقیه در فتاوی این مرجع تقلید است. آنهایی هم که کلمات ائمه علیهم السلام را می فهمیدند فقیه بودند در کلمات ائمه علیهم السلام. روات معنای حدیث را می فهمیدند به دیگران می گفتند، دیگران که از آنها تقلید نمی کردند، مگر مردم الان از مسئله گوها تقلید می کنند؟ بلکه به عنوان خبر ثقه است، این آقا واقعا آدم باسواد و مسئله دانی است، فقیه در فتوای این مرجع است. آن راوی هم که معانی کلمات ائمه علیهم السلام را می فهمید و به مردم بیان می کرد، مردم به عنوان فتوای این آقا که اخذ نمی کردند، بلکه به عنوان یک آدمی که عالم است به کلمات ائمه علیهم السلام و معانی عرفی آنها را می فهمد و در همین حد اسلام شناس است. به همین می گویند فقیه دیگر. و مردم که قبول می کنند حرفهای این آقا را نه به عنوان تقلید است بلکه به عنوان عمل به خبر، چون این خبرها نیاز به اجتهاد نداشته، همینکه معنای عرفی این خبرها را شخص می فهمیده عرفا به او می گفتند فقیه در دین. کما اینکه الان کسانی که رساله را بفهمند اینها مسئله دان هستند، فقیه در مسائل شرعی هستند به معنای عرفی اش، چون فقیه به معنای اصطلاحی یعنی مجتهد، اما فقیه به معنای عرفی که به معنای مجتهد نیست. آن جریان حلبی که گفت قبل از تقصیر در عمره تمتع آمدم با همسرم همبستر بشوم فلما غلبتها قرضت شعرها ببعض اسنانها، همسرش دید دیگر نمی تواند مقاومت بکند موی خودش را آورد با دندانش یک مقدار کند و تقصیر کرد، امام علیه السلام فرمود: رحمها الله أنها کانت افقه منک، زنت از خودت افقه است. زنش مجتهده که نبوده، مسئله دان بوده است. لیتفقهوا فی الدین هم معنایش همین است که مسائل شرعی را بداند، راوی هم که معانی حدیث را می فهمیده مسئله دان بوده است. ودیگران هم که از او تقلید نمی کردند بلکه اخذ می کردند مسائل را از او نه عن تقلید بلکه به عنوان اتباع خبر ثقه. این هم راجع به اشکال چهارم.

اقول: به نظر ما این فرمایشات تمام نیست. آیه نفر هیچ دلالتی بر حجیت خبر عادل نمی کند. ما چند مطلب را بیان می کنیم در توضیح این مدعای خودمان:

مطلب اول: این است که لعل اصلا به معنای ترجی نیست، امید داشتن این مفاد لعل نیست، لعل به معنای شاید است، وچه بسا مدخول لعل امر مکروه باشد، لعلک عن بابک طردتنی و عن خدمتک نحّیتنی، لعلک فقدتنی من مجالس العلماء فخذلتنی. الان تعبیر می کنند که لعلی اموت غدا، دارد قضای نمازهایش را می خواند، می پرسند چه عجله داری؟ می گوید لعلی اموت غدا. آیا یعنی امیدوارم فردا بمیرم؟ نه، لعلی اموت غدا یعنی شاید فردا بمیرم.

بله ما قبول داریم به مناسبت حکم و موضوع آیه لعلهم یحذرون مدلول لعل مکروه نیست مبغوض مولا نیست، محبوب است، ولکن مطلب دیگر عوض شد، لعل به معنای ابراز محبوبیت مدخولش نیست تا اطلاق گیری بکنیم. لعل به معنای شاید است. وقتی که لعل به معنای شاید شد کافی است در ابراز احتمال وقوع حذر از مردم همینکه احتمال می دهیم که مردم علم پیدا کنند به صدق منذر. مثل این می ماند که می گوئیم: توضأ وادخل المسجد لعلک تقیم الجماعة، با وضوء داخل مسجد بشو شاید امام جماعت بشوی امروز. خب این معنایش این نیست که شما مطلوب است که به هر حال امروز امام جماعت بشوی، ولو امام جماعت راتب آمدی بروی کنارش بزنی بایستی جای او نماز بخوانی، اینکه معنایش نیست. شاید امام جماعت بشوی چون احتمال دارد که بروی مسجد امام راتب نیاید مردم هم بگویند حاج آقا بفرمائید نماز جماعت بخوانید به شما اقتداء کنیم. همین صدق می کند لعلک تقیم الجماعة.

آیه لعلهم یحذرون هم همین است، شما بروید فقیه در دین بشوید انذار کنید مردم را شاید مردم از انذار شما متحذر بشوند، همین صدق می کند که احتمال می دهیم که مردم علم پیدا کنند به صدق انذار شما و به دنبال حصول علم به انذار شما متحذر بشوند.

سؤال وجواب: اگر لعل انشاء محبوبیت باشد معنایش این است که باید مردم متحذر بشوند، لعل یعنی مردم باید متحذر بشوند، خب ممکن است بگوئیم این اطلاق دارد، اما لعل که به معنای باید نیست، به معنای خوب است که نیست، بلکه به معنای این است که شاید مردم متحذر بشوند، یعنی شاید شرائط تحذر مردم فراهم بشود و مردم متحذر بشوند، ویک شرط تحذر مردم حصول به صدق انذار باشد.

سؤال وجواب: خدا وقتی شاید می گوید از باب اینکه از نظر مردم شاید است، خدا که در قضایای جزئیه دخالت نمی کند که خبر بدهد که اگر شما انذار بکنید زید را او متحذر می شود یا نمی شود. مثل اینکه خداوند بفرماید شما امر به معروف بکن لعل المخاطب یأتمر شاید مخاطب قبول کند. بله مخاطب شما مطلقا نمی تواند قبول کند باید علم پیدا کند به صدق شما، ولذا نگفته اند کسی که امر به معروف می کند باید ثقه باشد، نه، هر مؤمنی باید امر به معروف کند، ولی آن مخاطب در صورتی باید قبول کند آن امر به معروف را که این امر به معروف حجت باشد برای او، یا علم پیدا کند به صدق این شخص یا حجت شرعیه باشد. و الا شما به نظرتان امر به معروف می کنید اما برای من ثابت نشده است که این معروف است من نمی توانم قبول کنم از شما. ولی به شما می گویند امر به معروف کن شاید مخاطب شما قبول کند. همین کافی است که شاید مخاطب شما علم پیدا کند به اینکه شما امر به معروف کردید و آنچه را که امر کردید معروف است شرعا و قبول کند، همین کافی است.

سؤال وجواب: اما بشرطه وشروطه، شاید تحذر کنند مردم ولو از این باب که شاید شرائط تحذر فراهم بشود و تحذر کنند. یکی از شرائط تحذر ممکن است این باشد که علم پیدا کنند مخاطبین به صدق انذار و به دنبال علم به صدق انذار تحذر پیدا کنند.

می ماند این اشکال که آقای خوئی فرمود: اگر تحذر مشروط باشد به علم به صدق انذار، این دیگر تحذر از انذار نمی شود بلکه تحذر از علم می شود.

خب جناب آقای خوئی! در آیه که نیامده بود که لعلهم یحذرون من انذارکم. آیه دارد که لعلهم یحذرون أی یحذرون عقیب انذارکم، نه من انذارکم. در آیه که من انذارکم نیامده است، شاید به دنبال انذار شما تحذر کنند. یک وقت می گفت یحذرون من انذارکم، خب شما اشکال می کردید که اگر شرط تحذر علم به مطابقت انذار للواقع باشد فیتحذرون من علمهم لا من انذار المنذرین، اما آیه که ندارد که لعلهم یحذرون من انذارکم. آیه دارد که لعلهم یحذرون بیش از این نیست که لعلهم یحذرون عقیب انذارکم، یعنی شما انذار کنید بعد از انذار شما شاید مردم متحذر بشوند، یعنی شاید مرم بخاطر انذار شما علم پیدا کنند به واقع و متحذر بشوند. همین کافی است دیگر.

واینی هم که آقای خوئی فرمود که حمل بر فرد نادر می شود، اگر بخواهیم بگوئیم لعلهم یحذرون بشرط حصول العلم این می شود حمل بر فرد نادر، اینها فرمایشات قابل قبولی نیست. اولا حصول علم از خبر ثقه این نادر نیست، معمولا انسان از خبر ثقه علم پیدا می کند. الان یک آقایی بگوید که من زید را در خیابان ارم دیدم داشت می رفت به سمت حرم، خب آدم علم پیدا می کند که او دیده است دیگر. احتمال اشتباه آنقدر ضعیف است که از نظر عرف اعتناء به آن نمی شود، ومعمولا خبر ثقه اینطور است افاده علم می کند اینکه نادر نیست. علاوه بر اینکه ممکن است چند نفر کنار هم و با هم انذار کنند، آیه که اختصاص ندارد به انذار تک تک افراد، نه، ممکن است گروهی انذار کنند مردم را.

اصلا خدمت شما این را عرض بکنم آن چیزی که مستهجن است حمل مطلق است بر فرد نادر، اگر ما از اول گفتیم اطلاق منعقد نمی شود در آیه نسبت به وجوب تحذر، از اول اطلاق منعقد نمی شود اینکه مستهجن نیست. الان ما به مردم می گوییم بر شما واجب است تقلید مجتهد. بعدش می گوئید مجتهد باید اعلم باشد، خب این تقیید به فرد نادر نیست؟ چند تا اعلم داریم ما؟ هر زمانی یک اعلم داریم، ولی مجتهد ممکن است زیاد داشته باشیم. از اول می گوئید که تقلید مجتهد واجب است بعدش می گوئید باید مجتهد اعلم باشد، این می شود حمل بر فرد نادر. اما آیا این مستهجن است؟ نه، چون از اول اطلاق ندارد خطاب ما. ما در مقام بیان شرائط که نبودیم بلکه اصل تقلید مجتهد را می گفتیم.

آیه اگر در مقام بیان نباشد که ما عرض کردیم شاید مردم متحذر بشوند از اول اطلاق منعقد نمی شود تا بعد حمل مطلق بر فرد نادر بشود و بگوئید مستهجن است. ولذا این فرمایشات تمام نیست بقیة الکلام انشاءالله فردا.